



درس فارغ اصول استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

تاریخ: ۲ اسفند ۱۳۹۰

موضوع کلی: شرطیت اسلام در صحت عمل

مصادف با: ۲۸ ربیع الاول ۱۴۳۳

موضوع جزئی: ادله قائلین به شرطیت اسلام در صحت عمل

جلسه: ۷۰

سال: سوم

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

دلیل چهارم:

آیه شریفه: «وَمَا مَنَعَهُمْ أَنْ تُقْبَلَ مِنْهُمْ نَفَقَاتُهُمْ إِلَّا أَنَّهُمْ كَفَرُوا بِاللَّهِ وَبِرَسُولِهِ وَلَا يَأْتُونَ الصَّلَاةَ إِلَّا وَهُمْ كُسَالَىٰ وَلَا يُنْفِقُونَ إِلَّا وَهُمْ كَارِهُونَ»^۱

تقریب استدلال به این آیه این است که کفر به خدا و رسول خدا تنها مانع قبول نفقات آنها است؛ یعنی نفقات و صدقات آنها تنها به این دلیل که کافر بودند پذیرفته نشد پس معلوم می‌شود که اسلام شرط صحت اعمال و عبادات است و اگر کسی کافر باشد اعمال او پذیرفته نمی‌شود؛ چون نفقات و صدقات خصوصیتی ندارد تا گفته شود نفقات و صدقات کفار پذیرفته نمی‌شود اما بقیه اعمال و عبادات آنها پذیرفته می‌شود لذا از این جهت که فرقی بین نفقات و سایر عبادات نیست گفته می‌شود کفر مانع قبولی و صحت عبادات و اعمال است یا به عبارت دیگر اسلام شرط صحت عبادات است.

بررسی دلیل چهارم:

دو اشکال به استدلال به این آیه وارد است:

اشکال اول:

اشکال اول این است که این آیه مربوط به منافقین است و ضمیر جمع که در آیه ذکر شده به منافقین برمی‌گردد در حالی که موضوع بحث ما کفار است.

برای اینکه این مطلب روشن‌تر شود آیه قبل از این آیه و ذیل این آیه را ملاحظه کنید، در آیه قبل خداوند تبارک و تعالی می‌فرماید: «قُلْ أَنْفِقُوا طَوْعًا أَوْ كَرْهًا لَنْ يُتَقَبَلَ مِنْكُمْ^۲ إِلَّا أَنْ تَكُونُوا مِنَ الْمُنَافِقِينَ»؛ انفاق کنید چه از روی میل و چه از روی کراهت در هر حال از شما پذیرفته نخواهد شد، شما مردمی (هستید) و بودید که به فسق خو گرفته‌اید، در ذیل همین آیه هم خداوند متعال می‌فرماید: «وَلَا يَأْتُونَ الصَّلَاةَ إِلَّا وَهُمْ كُسَالَىٰ وَلَا يُنْفِقُونَ إِلَّا وَهُمْ كَارِهُونَ»؛ به سمت نماز نمی‌آیند مگر به حالت اکراه و کسالت و انفاق نمی‌کنند مگر اینکه با کراهت این کار را انجام می‌دهند، خود این که می‌فرماید به سمت نماز نمی‌آیند مگر با اکراه و کسالت در واقع قرینه‌ای است بر اینکه ضمیر به منافقین بر می‌گردد نه به کفار و اگر هم کفر در آیه

۱. توبه/۵۴.

۲. توبه/۵۳.

ذکر شده منظور از حیث اعتقاد درونی است؛ یعنی در واقع منافقین منکر خداوند متعال هستند لکن به حسب ظاهر اسلام آورده‌اند در این صورت نتیجه این است که این آیه ربطی به موضوع بحث ما ندارد؛ چون بحث ما در مورد کفار است که آیا اسلام شرط صحت عمل است یا خیر ولی این آیه در مورد منافقین وارد شده پس موضوعاً متفاوت با مدعا است.

سؤال: در آیه، علت عدم قبولی اعمال را کفر آنها دانسته پس نمی‌توان گفت که منظور منافقین هستند بلکه منظور کفاری هستند که اسلام نیاورده‌اند.

استاد: ادامه آیه که می‌فرماید: به سوی نماز نمی‌آیند مگر با حالت اکراه و کسالت قرینه است بر اینکه منظور از کفر، کفر در مقابل اسلام نیست؛ چون کسی که اسلام نیاورده اصلاً نماز نمی‌خواند تا گفته شود با اکراه و کسالت به سوی نماز می‌آیند، پس این آیه شامل کفار به معنای منکرین خدا و رسول نمی‌شود و آیه در مورد منافقین است - درست است که منافقین هم بخاطر اینکه قلباً خدا را قبول ندارند یکی از اقسام کفار هستند ولی آنچه مسلم است این است که ظاهراً اسلام را پذیرفته‌اند و همین اسلام ظاهری باعث شده که احکام مسلمین بر آنها بار شود - که بخاطر عدم اعتقاد قلبی به خدا و رسول خدا اعمال آنها ارزشی ندارد و مورد قبول واقع نمی‌شود، پس این آیه ربطی به بحث ما که شرطیت یا عدم شرطیت اسلام در صحت عمل بود ندارد.

سؤال: وقتی عمل کسی (منافقین) که قلباً نسبت به خدا ایمان ندارد قبول نباشد به طریق اولی عمل کسی (کفار) که علاوه بر کفر قلبی، کفر لسانی هم دارد قبول نیست؛ به عبارت دیگر اگر کفر باطنی دلیل بر عدم صحت عمل باشد به طریق اولی کفر ظاهری دلیل بر عدم صحت عمل خواهد بود.

استاد: بله ممکن است که گفته شود وقتی کفر باطنی دلیل بر عدم صحت عمل باشد به طریق اولی کفر ظاهری دلیل بر عدم صحت عمل خواهد بود آن گاه این یک دلیل دیگری خواهد بود چون به مفهوم موافق آیه استدلال شده نه منطوق آن. بهر حال عرض ما این است که بر فرض اشکال اول وارد نباشد اشکال دوم وارد است که در ذیل به آن اشاره می‌کنیم.

اشکال دوم:

اشکال دوم این است که موضوع بحث ما صحت است؛ یعنی می‌خواهیم ببینیم آیا اسلام شرط صحت عبادات است یا خیر در حالی که در این آیه سخن از قبولی عمل است و قبول غیر از صحت است، پس بر فرض که از اشکال اول صرف نظر کنیم و بپذیریم که آیه مربوط به کفار است مشکل این است که آیه می‌خواهد بگوید عمل کفار و نفقات آنها مورد قبول نیست و آنچه که مانع قبولی عمل و نفقات آنها است کفر آنها است و این غیر از مسئله صحت است؛ به عبارت دیگر دلیل اخص از مدعا است، مدعا عدم صحت عبادت کافر است ولی دلیل عدم قبولی عمل کافر است پس دلیل اخص از مدعا است؛ چون قبول اخص از صحت است.

آنچه در مورد این اشکال می‌توان گفت این است که:

اگر مراد از قبولی عمل و نفقات و صدقات، کمال باشد می‌توان گفت دلیل اخص از مدعا است؛ چون مدعا عدم صحت عمل بدون اسلام است و دلیل، عدم قبول به معنای عدم کمال عمل است؛ یعنی دلیل در واقع می‌خواهد بگوید کفر مانع کمال عمل است نه اینکه مانع صحت عمل باشد. اما اگر مراد از قبولی ترتب ثواب باشد؛ یعنی آنچه که مانع ترتب ثواب می‌باشد کفر است در این صورت قبول از صحت منفک نیست؛ چون صحت عمل؛ یعنی عملی که واجد شرائط و خصوصیات معتبر در امر باشد؛ یعنی موافق با مأمور به باشد و ثواب بر آن مترتب شود که در این صورت قبول از صحت قابل انفکاک نیست.

نتیجه اینکه در دلیل چهارم به نظر ما اشکال اول بر آیه وارد است و اشکال دوم هم بنا بر یک احتمال قابل قبول است و آن اینکه منظور از قبول در آیه شریفه کمال باشد.

نکته: می‌توان گفت عدم قبولی عمل به این معنا نیست که اصلاً عوضی در مقابل عمل صورت گرفته به شخص داده نشود بلکه منظور این است که عوضی که در مقابل آن عمل به انسان داده می‌شود به همراه تکریم و تعظیم نیست بر خلاف ثوابی که بر عمل مقبول به انسان داده می‌شود که آن ثواب همراه با تکریم و تعظیم به انسان داده می‌شود. از مجموعه آنچه بیان شد نتیجه گرفته می‌شود که دلیل چهارم یعنی آیه هم دلالت بر اشتراط اسلام در صحت عبادات ندارد.

دلیل پنجم: قیاس شکل اول

دلیل پنجم قیاسی است که عبارت است از:

صغری: آیه شریفه: «إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ»^۱، در این آیه شریفه قبول بر متقین حصر شده است یعنی فقط اعمال متقین قبول می‌شود و از غیر متقین قبول نمی‌شود.
کبری: اولین گام تقوی اسلام است.
نتیجه: خداوند فقط اعمال مسلمین را قبول می‌کند.

بررسی دلیل پنجم:

بر این دلیل دو اشکال وارد است:

اشکال اول:

اشکال اول همان اشکالی است که در اشکال به آیه قبلی بیان شد و آن این بود که این آیه از محل نزاع خارج است؛ چون در آیه سخن از قبولی عمل متقین آمده در حالی که بحث ما در خصوص صحت اعمال است، بویژه اینکه در آیه قرینه‌ای وجود دارد که در آیه قبلی نبود و لذا قطعاً مراد از قبول صحت نیست؛ چون یقیناً عمل غیر متقین هم متصف به وصف صحت می‌شود و هیچ کس ملتزم به این نشده که هیچ عملی از غیر متقین صحیح نباشد پس عمل غیر متقین هم می‌تواند

۱. مائده/۲۷.

متصف به وصف صحت شود لذا در مورد این آیه حتی احتمال هم داده نمی‌شود که مراد از قبول، صحت باشد بلکه مراد از قبول، کمال می‌باشد.

اشکال دوم: اشکال دوم این است که در این قیاس، حد وسط تکرار نشده برای اینکه در مقدمه اول آنچه که محمول واقع شده عبارت است از متقین، و تقوی به عنوان محمول در مقدمه اول واقع شده اما آنچه که در مقدمه دوم، موضوع قرار گرفته است جزئی از تقوی است؛ یعنی می‌گوید جزء تقوی اسلام است پس در مقدمه اول، خود تقوی یا متقین محمول است ولی در مقدمه دوم جزء التقوی که اسلام باشد موضوع قرار گرفته است پس حد وسط تکرار نشده است، بله اگر تقوی مساوی با اسلام بود قیاس صحیح بود ولی مشکل این است که اسلام جزء تقوی است. نتیجه اینکه دلیل پنجم هم تمام نیست.

«والحمد لله رب العالمین»